

پیامدها و عوارض

اغماض بیش از حد

اولیاء



مقدمه

مترجم:

محمد کاری

نوشتهٔ مونسف گیتونی، استاد دانشگاه مونترال - کانادا

دسترسی آنان را به وضعی مطلوب مهیا کرد. از این رو مجدانه در جهت تحول و دگرگونی گام نهادیم، بدون آنکه در نظر بگیریم این روند به چه دگرگونیهایی از نظر آداب و عادات منتهی می‌شود. تصور ما این بود که این روال نتیجه‌ای جز خیر و صلاح و ترقی و افزایش دانستنیها و پیشرفت تمدن نخواهد داشت.

لیکن اکنون، بررسی قضایا و حقایق با روشن‌بینی و بی‌طرفی و دور از جبهه‌گیری و انتقاد تند و شدید و یا تأیید بدون قید و شرط، نشان می‌دهد که سالهای دههٔ ۸۰ میلادی به صلح و بهروزی مورد انتظار نینجامید و اینک با

قرن بیستم حامل امید فراوان بود و نوید بیداری می‌داد. در این قرن اکتشافات فنی و تکنولوژیک؛ عدالت اجتماعی، نوعی فراوانی نعمت، امکان تحول و دگرگونی در زمینه‌های اقتصادی و افزایش توان رهاسازی افراد بشر از نیازهای معیشتی را با کیفیت بهتر فراهم کرد، اما متأسفانه حاصل کار نشان داد که قرن مذکور در عین حال، در اثر بیداری بسیار سریع و ناگهانی، نوگرایی و دگرگونیهای مرتبط با وفور وسایل زندگی و تحول و گسترش علوم و فنون، با عواقب و عوارض بحث‌انگیزی روبرو گردیده‌است. ابتدا تصور می‌شد که با این عوامل می‌توان عدالت و ثبات نظام اجتماعی را تحقق بخشید و با فراهم کردن وسایل تحصیل و زندگی راحت‌تر برای حیوانات، موجبات

بسته شد و آرای او کم کم در طول سالهای ۷۰ در همه خانواده‌ها در زمینه آموزش کودکان مورد تأیید قرار گرفت و به اجرا درآمد. دکتر اسپاک طرفدار بی‌بند و باری و آزادی مطلق بود و اعتقاد داشت که شکوفایی کامل شخصیت طفل ایجاب می‌کند که از جریحه‌دار کردن آن احتراز شود تا کودک بتواند نیروی خلاقیت خود را آزاد سازد و همین جریان باعث آسان‌گیری و اغماض بیش از حد بزرگسالان امروزی در مورد کودکانشان شد. گمان می‌رفت که بدین ترتیب می‌توان کودکانی با هویتی کامل و عاری از عقده تربیت کرد.

این خواست و کوشش در آغاز منطقی به نظر می‌رسید. سختگیری و شدت عملی که اولیاء در معرض آن قرار گرفته بودند و میل آنان به رها ساختن خود موجب شد به این نتیجه برسند که اگر به کودکان خویش این حق را بدهند که به دلخواه خود زندگی کنند، از عکس‌العملهای منفی که خود روزگاری گرفتار آن بودند، رهایی خواهند یافت. لیکن اشتباهی که در این معادله رخ داد این بود که امتیاز هنگامی مورد توجه و ارج‌گذاری قرار می‌گیرد که انسان حس کند استحقاق آن را داشته است و نیز دلیل بهره‌مند شدن از آن را درک کند. زمانی که بزرگسالان دهه ۶۰ برای آزاد سازی خویش مبارزه می‌کردند، دلیل عمل خود را می‌دانستند و بر رابطه علت و معلولی قضیه واقف بودند. به عبارت دیگر سختگیری و اعمال قدرت، رفتار خشک و تفکر بسته و خفقان اجتماعی طبعاً منجر به کوشش برای به دست آوردن آزادی گردید. اما جوانانی که فرزندان این نسل هستند، این ارتباط را با تاریخ گذشته نداشته‌اند تا در پس نیازهای اولیای خود به رابطه علت و معلول

نیاز مبرم شناسایی و اشاعه عواملی که حفظ و حراست هویت انسان و محیط زیست وی را ممکن می‌سازد، روبرو هستیم و بدین جهت به بررسی عواقب و عوارض آسان‌گیری و یا گذشت بیش از حد اولیاء در مورد کودکان نوجوانان مبادرت می‌کنیم.

پدید آمدن رویه اغماض بیش از حد

پیش از آنکه به طور مستقیم به این موضوع بپردازیم، بازگشت کوتاهی به گذشته لازم به نظر می‌رسد.

بزرگسالان دهه ۶۰ در خانواده‌هایی زندگی کرده بودند که الگوهای سختگیرانه و خشک والدین فضای حیاتی کودکان را محدود می‌ساخت و اجازه نمی‌داد که به میل خود و بدون هراس از علف و اجبار و محدودیت عمل کنند. لذا نسل کودکان این دوره می‌کوشیدند راههایی برای حل مسائل و مشکلات خود پیدا کنند. اگرچه این روند تا حدودی جا افتاده و استقرار یافته است، لیکن معنا و مفهوم ارزشی در جهت رهایی یا تحکیم موقعیت پیدا نکرده، بلکه به صورت نفی ورد روند و روال گذشته درآمده است. با وجود این بزرگسالان امروزی که همان جوانان دهه ۶۰ هستند، همچنان بر این باورند که این روند بهترین راه برای تربیت افرادی آزاد و متعادل است.

در ذهن اولیای نسل گذشته به قدری احساس گناه نقش بسته است که خود را به خاطر سختگیری و اعمال قدرت، مسؤول عکس‌العمل اولاد خویش می‌دانند. از سال ۱۹۴۵ به بعد تعالیم دکتر اسپاک (SPOCK) به کار

آن بر صندلی اتهام نشانده شوند؛ به همان گونه که خود آنان در مورد اولیایشان عمل کردند. بدین ترتیب این اولیای جدید تقریباً از محیط زیست اولاد خود کنار می‌روند و تنها به صورت عامل برآورده ساختن نیازها و حتی هوسهای کودکان و جلب رضایت آنان در می‌آیند.

البته بحث بر سر خودداری از دادن هر نوع امتیاز به کودکان و یا جلوگیری مطلق از ناز و نوازش آنان نیست، بلکه مطلب این است که بین فراهم کردن همه چیز برای کودکان و تأمین آنچه به آن نیاز دارند، تفاوت وجود دارد. همچنین فرق بزرگی است بین ناز و نوازش و لوس کردن، آن هم صرفاً برای ایجاد این احساس در خود که ما اولیای خوبی هستیم، بدون توجه به اینکه چه چیزهایی برای کودک ضروری است و به آنها نیاز دارد.

اولیای فعلی در دوران جوانی، علیه سختگیری و اعمال قدرت اولیای خود طغیان می‌کردند و خصومت و عصبانیت آنان ممکن بود مشروع باشد، اما جوان امروزی نمی‌داند در زندگی روزمره خود چگونه عمل کند و بدون راهنما و علامات جهت‌یابی نمی‌تواند حدود و مرزهای خود را باز شناسد. وقتی کودک فاقد انضباط و نظم باشد و اولیای استوار و محکمی نیز نداشته باشد که با وقوف و آگاهی خود به موقع وارد عمل شوند، چگونه می‌تواند به معنای زندگی اجتماعی پی ببرد و بر آن آگاهی یابد؟ اگر کودک یا نوجوان بخواند بدون حد و مرز عمل کند، به محض این که قدمی در جهت محدود ساختن فضای رفتاری او برداشته شود، برخوردی خصمانه و تهاجمی پیدا می‌کند و حتی اگر این فضا به وی متعلق نباشد، در اثر خلأیی که همواره در اطراف او وجود داشته

پی ببرند. به علاوه آنان این امکان و شانس را نداشته‌اند که در دورانی به دنیا بیایند که جامعه در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی دگرگونی‌های عظیمی یافته است. همچنین آنها از مزایایی برخوردارند که اغلب اولیا هرگز بدانها دسترسی نداشته‌اند.

تغییرات تازه و مصالح تربیتی کودکان

با وجود امکانات و مزایایی که پیشتر بدان اشاره شد، متأسفانه جوانان امروز قربانیان تحول هستند، زیرا علاوه بر اطلاعاتی که از طریق اولیای آنان منتقل می‌شود، تحت تأثیر انواع وسایل ارتباط جمعی به ویژه ویدئو، تلویزیون، سینما، بازیهای کامپیوتری، صفحات و نوارهای موسیقی قرار دارند که پیامدهای آموزشی و تربیتی همه این وسایل در خور تأمل است. به عبارت دیگر باید دید آیا تأثیرات این وسایل در جهت مصالح و منافع کودکان و نوجوانان است؟ چگونه می‌توان به مصلحت و اصلاح کودکان و نوجوانان اندیشید، در حالی که هدف و غایت رسانه‌ها جلب و جذب سود بیشتر از طریق افزایش مصرف و اعمال حداکثر تأثیر و نفوذ ممکن است تا مصرف‌کننده در اختیار آنها قرار گیرد و آماده خرید تولیدات مورد نظر باشد؟ این سخن جنبه انتقاد و ایرادگیری ندارد، بلکه یک واقعیت اقتصادی مسلم است. جوان بر رویدادهای گذشته آگاهی ندارد و در روزگار کنونی که عصر تفریح و سرگرمی و زندگی راحت و وفور نعمت است به دنیا آمده، در خانواده‌ای زندگی می‌کند که در آن اولیا از این بیمناکند که مبادا مانند پدران و مادران خود در زندگی فرزندان مداخله کنند و در پی

است، ممکن است دچار خطا شود و تصور کند که فضای متعلق به او محدود شده و مورد تعدی و تجاوز قرار گرفته است.

تأثیرات آسان‌گیری بیش از حد بر کودکان و نوجوانان

برای پی بردن به علل و عواقب اغماض بیش از حد اولیاء باید کمی به عقب بازگشت. طی سالهای ۷۰ به موازات آسان‌گیری و اغماض بیش از حد، زندگی در خانواده برای کودکان بسیار مشکل شد. قانون حاکم در آن روزگار بی‌بندوباری بود و حاصل این کار طلاق و جدایی فراوان، افزایش خانواده‌های تک والدی (پدر یا مادر) و تلاش بیش از پیش اولیاء برای آزادی و آزادبودن، تا آنجا که بسیاری از جوانان بدون حمایت، بدون محبت، بدون خانه و کاشانه ثابت و معینی به حال خود رها شدند؛ و جالب اینکه همه این کارها به نام آزادی و تحت عنوان آزادی صورت پذیرفت.

طی سالهای ۸۰، ما شاهد ماجراهای اسفبار در خانواده‌ها و واکنش جوانان بودیم تا جایی که تا حد تهاجم و تعرض به پدر و مادر خود پیش می‌رفتند. به موازات مشاهده این رویدادهای تأسف‌آور کنجکاوی پژوهشی ایجاد می‌کرد که علل و موجبات آنها شناسایی شود. به نظر ما در این زمینه سه عامل اساسی وجود دارد

عامل نخست: فقدان مقاومت از سوی کودک در برابر فشار

عامل دوم: عدم توان درک جوان از سوی پدر و مادر

عامل سوم: حقوق کسب شده در ارتباط با

امتیازهای دریافتی

در سالهای ۸۰ بسیاری از جوانان از ناز و نوازش و عاطفه و محبت فراوان بهره داشتند، اما فاقد پشتیبانی لازم برای رشد و گسترش هویت خویش بودند تا بتوانند در مقابل احساس پوچی و بیهودگی و یا بی‌حوصلگی و بی‌تابی ایستادگی کنند. البته جوانان از نظر روان‌شناختی و عاطفی چیزی کم نداشتند، لیکن از نظر احساسی در حد شکفت‌آوری ضعیف و ناتوان بودند.

بسیاری از کارشناسان نکات و نظرهای فوق را تأیید می‌کنند، زیرا شاهد و ناظر بی‌حوصلگی جوانان، تسلیم سریع و راحت آنان در برابر شکست و ناکامی، حالت تعرضی و تهاجمی آنان و فقدان استقامت و پایداری در برابر هر حرکت خصمانه و معارض هستند. این جوانان خود را همانند برگهایی احساس می‌کنند که باد آنها را به چپ و راست و این سو و آن سو می‌برد، زیرا از یک سو خود را در خانواده مورد علاقه و در دانه احساس می‌کنند و از سوی دیگر می‌بینند که دیگران نمی‌توانند تحملشان کنند. آسان‌گیری و اغماض بیش از حد که به نام آزادی فردی و شخصی در مورد آنان عملی شده، موجب گردیده است که معنا و مفهوم تعلیم و تربیت و ارزشها را از یاد ببرند. به علاوه هنگامی که بزرگسالان با آزادی بیش از حد عمل می‌کنند، خود قربانی برداشت و استنباط خود می‌شوند، زیرا دیگران همیشه از این شرایط و احوال و بی‌بندوباری کودکان و نوجوانان بهره‌برداری و سوءاستفاده می‌کنند. کافی است نگاهی به کالاهای مصرفی و انواع فرآورده‌های موجود در بازار نظیر: نوارهای ویدئو، صفحات موسیقی، لباس و انواع

ورزشی، در مدارس و بویژه در ارتباط با باندهای تبهکار و گانگسترها روی می‌دهد یادآور شویم. همچنین جوانانی هستند که به نام همین "آزادی" هر کاری که دلشان می‌خواهد می‌کنند و جوانان دیگر را مورد تعرض قرار می‌دهند. گروه اخیر که در آتش به اصطلاح "آزادی" جوانان دیگر می‌سوزند، از سوی خانواده و مدرسه نیز حمایت و پشتیبانی نمی‌شوند و لذا در برابر فشار باندهای بزهکار ناگزیرند آنها نیز گروههایی برای دفاع از خود ایجاد کنند و متأسفانه مواردی از این قبیل بسیار است.

در واقع از سالهای ۷۰ به بعد، جامعه کانادا تلاش کرده است که رسیدن به لذت، تفریح و سرگرمی را هدف خود قرار دهد و وفور نعمت و مصرف بیشتر را به عنوان ارزشهای معتبر و واجد اهمیت تلقی کند.

خلاصه اینکه برای احتراز از رنجش جوانان، برای حل مشکلات آنان، برای اینکه خود را محروم، مطرود و رها شده تصور نکنند و سرانجام برای اینکه آنچه به دست اولیا و اجدادمان بر سر ما آمده است، بر سر آنها نیاید؛ به هر گذشته‌ی تن می‌گیریم و در واقع از مسؤولیت خود می‌گریزیم. آیا این کار بی‌قیدی، جهل و ناآگاهی نیست که انسان برای جلوگیری از تکرار اشتباهات پیشینیان خود دچار بی‌بصیرتی گردد؟ اشتباه اولیای کنونی در این است که با به‌کار بستن حداکثر تلاش برای اینکه اولادشان دچار احساس نفی و طرد و پوچی و بیهودگی یا محرومیت نشوند، آنان را به سوی جهل و نادانی و فقدان هویت سوق می‌دهند. در واقع تجزیه و تحلیل‌ها و پژوهشها حاکی از آن است که یک کودک رها شده و یک طفل



کالاهای دیگر که بی‌فایده بوده، اختصاصاً برای کودکان تولید و عرضه می‌گردد، بیفکنیم. وضع به گونه‌ای است که حتی سعی می‌شود درجه و میزان احساسات اولیاء نسبت به کودکانشان برحسب کمیت و مقدار اشیایی که برای آنان خریداری می‌کنند اندازه‌گیری شود.

گروهی حقوق کسب شده کودکان و ناز و نوازش را دستاویز قرار داده‌اند تا به جوانان تلقین کنند که حتی اگر کسی مانع انجام کار مورد دلخواه و تمایل آنان شود، آنها حق دارند که به نام آزادی کار مورد نظر خود را انجام دهند و بدین ترتیب، به آسانی و بدون زحمت زیاد، جوانان به فحشاء، خودفروشی و مصرف مواد مخدر کشانده می‌شوند. در اینجا لازم می‌دانم خاطر نشان کنم که عدم مداخله اولیاء به دلیل بیم از اینکه متهم به سختگیری و ایجاد خفقان گردند، به عده کثیری از افراد که سعی در بهره‌گیری از سادگی و ساده لوحی دیگران دارند امکان می‌دهد که جوانان را مورد سوء استفاده قرار دهند. به عنوان مثال کافی است وقایع و مسائلی را که در برخی گروهها و مجامع

نازپرورده و لوس هر دو نادان و دچار احساس پوچی و بیهودگی بار می آیند، با این تفاوت که در حالت اول پر از کینه و خشم و غضب و در حالت دوم ترسو و فاقد استواری و پایداری و بدون هویت می شوند.

معضلات و راههای مقابله

با توجه به آنچه گفته شد، من بر لزوم رشد هویت و وظیفه و تکلیف بزرگسالان از لحاظ احراز جایگاهشان در نزد جوانان تأکید می کنم، زیرا آسان گیری و اغماض بیش از حد در برابر کودکان و جوانان، شکل دیگر اوج گیری و افزایش خشونت است. همین نکته مرا بیشتر در این باور راسخ می سازد که خشونت جوان امروز، رنگها و اشکال متفاوتی نسبت به جوانان سالهای ۴۰ دارد. هنگامی که جوان امروزی، با خشونت عمل می کند، تصورش این است که از مزایا و امتیازات خویش در برابر تعرض و تجاوز دفاع می کند، حال آنکه در گذشته جوانان می کوشیدند خود را در برابر بی عدالتی حفاظت و حراست کنند و لذا وقتی کودک یا نوجوانی برای حفظ امتیازات خویش مبارزه می کند احساس مجرمیت و گناه نمی کند و متأسف نیست و حتی متوجه آنچه دیگری احساس می کند و یا رنجی که متحمل می شود، نمی باشد. با وجود این یادآوری این مطلب حائز اهمیت است که وضعیت مورد اشاره در ارتباط با آسان گیری و بی بندوباری اولیا نباید به عنوان اتهامی نسبت به آنان تلقی شود، زیرا باید در نظر داشت که در واقع، خود آنان نیز قربانی همین اوضاع هستند، قربانی از این بابت که تحت تأثیر خاطرات خویش و روابطی که با

اولیای خود داشته اند و نیز به این دلیل که می خواهند بهترین چیزهایی را که دارند به اولاد و کودکان خود بدهند، به این مسیر کشانده شده اند که در کار کودکان خود دخالت نکنند و آنها را به حال خود رها سازند.

با این همه طی سالهای اخیر آگاهی اولیاء نسبت به علل مشکلات موجود افزایش یافته و انجمنهای اولیاء در مدارس نگران اوضاع فعلی بوده و به چاره اندیشی پرداخته اند. اما این سؤال مطرح می شود که در روزهای تشکیل جلسات این انجمنها چند نفر از اولیا حضور دارند؟ مطلب دیگر اینکه برنامه های متعدد تلویزیونی به منظور کمک به اولیا برای درک بهتر خواسته های جوانان پخش می شود. اما آیا این برنامه ها با کمک مالی مؤسساتی که توجه اصلی شان بیشتر بر محور تشویق و ترغیب مصرف قرار دارد، اداره نمی شود؟ لذا این برنامه ها بیش از آنکه در جهت رشد و رفاه جوانان باشند، نگران منافع آن شرکتها و مؤسسات هستند. به این ترتیب آیا ما در برابر این افراد که در مورد سرنوشت ما تصمیم می گیرند و خط مشی آینده کودکان و جوانان ما را تعیین می کنند دینی به گردن داریم؟ آیا وقت آن نرسیده است که بزرگسالان به عنوان اولیا مقام و جایگاه خود را بازیابند و موقعیت حقیقی خود را احراز کنند تا از نزدیک مراقب آنچه بر فرزندان شان می گذرند باشند و نیز بر تأثیر و نفوذی که در مورد آنان اعمال می شود واقف شوند؟

نکته مهم دیگر این است که نمونه و الگویی که جوان امروز باید از آن تبعیت کند به شکل ناپیدا و مبهمی درآمده است و در بسیاری از موارد چنین الگویی وجود ندارد. با وجود این

باید همین جوان را در میان گرفت، پشتیبانی کرد و راه را به او نشان داد. هر جوانی دوست دارد که در برابر خویش با استواری و استحکام روبرو شود و مایل است دریابد دنیایی که او را احاطه کرده است جنبه فرار و بی شکل ندارد و بزرگترها به آینده و به او ایمان دارند. جوان از آغاز کودکی نیاز دارد که بزرگترها با توجه به آنچه باید باشد، موضع بگیرند. در ضمن باید دانست که تضادی در کودکان و جوانان مشاهده می شود، زیرا از سویی دوست دارند دوربرشان پر باشد و موجبات ایمنی و امنیتشان فراهم آید و از سوی دیگر مایلند آنچه را که می خواهند انجام دهند. سعی در راضی کردن کودک و آزادگذاشتن او در این که به دلخواه و میل خود عمل کند و تصور اینکه کودک هنوز سنی ندارد، اشتباه بزرگی است، زیرا با نازپرورده کردن و نوازش و لوس کردن نمی توان امنیت و ایمنی کودک را تأمین نمود. بنابراین امنیت واقعی کودک عبارت از این است که احساس کند به بزرگسالانی نیرومند و مطلع تعلق دارد که می خواهند او را آماده سازند تا مشکلات زندگی بتواند وی را دچار ترس و بیم کند.

سخن پایانی

سخن آخر اینکه بزرگسالان باید در موارد ضروری مداخله کرده، مسیر و مدار حرکت کودک را تصحیح کنند. اولین اقدام در این جهت این است که خود را از چنگ احساس پوچی و بیهودگی در ارتباط با گذشته ای که تکلیف حال را معین می کند و نیز این اندیشه که به هر قیمت باید از پدران و مادران و پدربزرگها و

مادربزرگهای خویش بهتر عمل کنند، رها سازند. باید کوشید که در جوانان این روحیه و ذوق پدید آید که به آینده ایمان داشته باشند. ما باید کمتر حالت حامی داشته، بیشتر مراقب آنها باشیم و نکته هایی را به آنان بیاموزیم. بزرگترها باید سعی کنند به صورت افرادی درآیند که بیشتر به دنبال پرس و جو از ذوق و سلیقه و دلخواسته و شرایط مورد نظر جوانان هستند تا سلسله مراتب جدیدی در مسیر ارزشهای تازه ایجاد گردد و آنچه بزرگترها اکنون در ساختار فکری خود دارند و آن را عادی و معقول تصور می کنند، بیشتر با واقعیت منطبق و سازگار باشد. این رفتار مستلزم صداقت و صراحت با خویشتن و نیز مستلزم همکاری نزدیک با مشاوران امور جوانان در زمینه مسائل مربوط به تعلیم و تربیت است، تا راه همیاری و کمک متقابل هموار گردد و ایجاد برداشتها و روشهای مناسب میسر شود، به گونه ای که جوانان به بزرگسالانی لایق برای آینده و افرادی با حس مسئولیت و مباحی به آن و واجد هویتی مستحکم و استوار و خوشحال از زیستن و زنده بودن مبدل شوند. در این ارتباط باید خاطر نشان کرد که مدرسه و اولیا نباید به چشم رقیب به یکدیگر نگاه کنند، بلکه با تلاش واحد، موفقیت در این زمینه را تسهیل و تسریع کنند. نکته ای که باید همواره بدان توجه داشت این است که دوست داشتن یک کودک برای این منظور که او را انسان بار بیآوریم کافی نیست، بلکه مهر و علاقه واقعی عبارت از این است که بدانیم و آگاه باشیم و آنچه را که کودک برای مبدل شدن به موجودی انسانی، آن هم با بهره و سهم کافی و وافی نیاز دارد، برایش فراهم سازیم.

مسلم کودکان شناخته شده است. بنابراین به منظور ارضای این نیازها، بر تمام والدین واجب است ضمن تدارک امکانات بازی برای کودکانشان، خود نیز در بازی آنها مشارکت داشته باشند.

جسور و ترس جلوه بدهد. بنابراین به طور کلی بازی باعث رفع تعارضات عاطفی و جبران نیازهای ارضا نشده او می شود.

۴ - نقش تکاملی بازی:

بازی می تواند موجب رشد و تکامل علایق و رغبت های "بازی کردن" در یک کودک گردد. کودک می تواند آنچه را که در بازی می آموزد، به زندگی روزمره خود منتقل کند و در زندگی آینده اش نیز توانا گردد. این کاربرد بازی دارای اهمیت ویژه ای است، زیرا بین بازی و توانایی های یک فرد همبستگی وجود دارد.

پاورقیها:

1 - PRACTICE GAMES

2 - GAMES WITH RULES

3 - SYMBOLIC GAMES

4 - WORKING RELATIONSHIP

منابع:

۱ - اینهلدر، باربل (۱۳۶۶). روان شناسی

کودک، مترجم زینت توفیقی، تهران: نشر نی.

۲ - قاصی، قاسم (۱۳۶۸). اهمیت بازی در

آموزش و پرورش پیش دبستانی، نشریه علوم

تربیتی دانشکده علوم تربیتی (دانشگاه تهران)،

سال یازدهم، شماره ۳-۴

۳ - لندرت، گاری، ل (۱۳۷۲). بازی درمانی

(دینامیسم مشاوره با کودکان)، ترجمه خدیجه

آرین، تهران: انتشارات اطلاعات.

۴ - ماسن و همکاران (۱۳۷۰). رشد و

شخصیت کودک، ترجمه مهشید یاسایی،

تهران: نشر مرکز.

۵ - منصور، محمود (۱۳۵۶)، روان شناسی

ژنتیک (تحول روانی از کودکی تا پیری)، تهران:

انتشارات چهر.

6 - PIAGET (1951). PLAY, DREAM AND

IMITATION IN CHILDHOOD. NEWYORK :

NORTON

۵ - تسهیل بیان کلامی:

بازی می تواند به کودک کمک کند تا محتوای برخی آگاهیهای مشخص و احساسات مربوط به آن را به صورت کلامی بیان دارد. این نحوه استفاده در زمانی که کودک در بیان برخی مطالب در می ماند و یا در درمان او بن بست ایجاد می شود، مفید است.

نتیجه گیری:

با توجه به اهمیت بازی در رشد شخصیت و درمان مشکلات عاطفی کودکان، به این نتیجه می رسیم که کودکان سخت به بازی نیاز دارند و ضرورت ارضای این نیاز حتمی به نظر می رسد. در اعلامیه جهانی حقوق کودکان که از سوی سازمان ملل متحد تنظیم یافته است و نیز اعلامیه حقوق روانی کودک که از سوی انجمن بین المللی روان شناسی آموزشگاهی به تصویب رسیده است، "حق استفاده از فرصتهای کامل برای بازی، تفریح و تخیل آزاد" از جمله حقوق